

آموزه‌های فلسفه اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره شانزدهم، شماره ۲۹، پاییز - زمستان ۱۴۰۰  
نوع مقاله: علمی - پژوهشی (۱۳۰-۱۰۳)

## بررسی تطبیقی

# دیدگاه انتقادی شهید مطهری و هابرماس

## به پوزیتیویسم\*

- محمدحسین جمالزاده<sup>۱</sup>
- حامد حاجی حیدری<sup>۲</sup>

### چکیده

پوزیتیویسم به عنوان نگرشی خاص به حوزه علم و معرفت، مورد انتقاد فلاسفه بسیاری قرار گرفته است. در این میان، نقدهای شهید مطهری و یورگن هابرماس به پوزیتیویسم، به عنوان فیلسوفانی با نگاه واقع‌گرایانه، در دوره خود مورد توجه دیگران واقع شده و رویکرد انتقادی به پوزیتیویسم در فلسفه، علوم انسانی و علوم اجتماعی را تقویت کرده است. در این پژوهش با روش تطبیقی، در سه دامنه معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و ارزش‌شناختی، به ارزیابی خاستگاه، شیوه‌ها و لوازم نقدهای این دو متفکر نسبت به پوزیتیویسم پرداخته شده و این نتیجه به دست آمده است: از یک سو اتحاد نگاه رئالیستی هر دو متفکر به مسئله

\* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۱۳ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۲.

۱. کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه علوم اسلامی رضوی (نویسنده مسئول)  
(jamal2878@gmail.com)

۲. استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران  
(hajiheidari@philosociology.ir)

شناخت، اشتراکاتی را برای آن‌ها در مواضع انتقادی نسبت به پوزیتیویسم و لوازم و نتایج این نگاه به وجود آورده و از سوی دیگر، تفاوت در خاستگاه و شیوه دیدگاه انتقادی‌شان نسبت به پوزیتیویسم، موجب بروز اختلاف دیدگاه میان آن دو شده است. هرچند دیدگاه انتقادی هر دو فیلسوف، فاقد نقد پوزیتیویسم از لحاظ انسان‌شناختی است.

**واژگان کلیدی:** پوزیتیویسم، هابرماس، شهید مطهری، تجربه، شناخت، علوم اجتماعی.

### ۱. مقدمه

پوزیتیویسم<sup>۱</sup> نگرشی خاص نسبت به ماهیت و کارکرد علم و معرفت است که رهیافت آن، شناخت مبتنی بر تجربه است. پوزیتیویسم به عنوان یکی از مکاتبی که فراز و فرودش هر دو، مورد توجه فیلسوفان زیادی قرار گرفت، یکی از جدی‌ترین چالش‌های معرفت‌شناختی را با خود به همراه آورد که بی‌شک آثار و نتایجش همچنان باقی است. هرچند پوزیتیویسم از اوج خود، به عنوان یکی از پارادایم‌های علوم اجتماعی و علوم انسانی، افول کرده و با انتقادات جدی روبه‌رو شده است، اما به طرق مختلفی در گفتمان اصالت تجربه معاصر جذب شده و آثار و نتایج آن خصوصاً در فلسفه تحلیلی مشهود است و همچنان متفکران علوم اجتماعی را به خود مشغول داشته است.

پوزیتیویسم در علوم اجتماعی و علوم انسانی، تلاشی برای بنا کردن مطالعه هستی و زیست اجتماعی انسان بر مبانی علوم طبیعی همراه با گسترش دامنه اصول، قواعد، روش‌ها و تبیین‌هاست. رویارویی با پوزیتیویسم برای فیلسوفانی همچون شهید مطهری و یورگن هابرماس<sup>۲</sup> از اینجا آغاز می‌شود که پوزیتیویست‌ها در تلاش‌اند توصیف تجربه‌گرایانه از علوم طبیعی را پذیرفته‌شده جا بیندازند و علم را در جایگاهی قرار دهند که تنها شکل اصیل دانش تلقی شود. علاوه بر این، پوزیتیویسم می‌کوشد روش علمی به کاررفته در علوم طبیعی را برای مطالعه ذهن انسان و زندگی اجتماعی او بسط داده و از دل آن، به قوانین عام و فراگیری برسد که همچون علوم طبیعی، امکان پیش‌بینی را

1. Positivism.

2. Jürgen Habermas.

برای علوم اجتماعی و علوم انسانی نیز فراهم سازد (بنتون و کرایب، ۱۳۹۸: ۵۵).

تلاش شهید مطهری و هابرماس در نقد پوزیتیویسم برای رهایی اصل شناخت و شیوه‌های معتبر شناخت از دام یک رویکرد انحصارگرایانه است. دیدگاه‌های انتقادی این دو فیلسوف در زمانه خود توانسته مورد توجه بسیاری از محققان قرار بگیرد و رویکرد انتقادی نسبت به پوزیتیویسم را تقویت کند. این دو فیلسوف در سه عرصه معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و ارزش‌شناختی به نقد پوزیتیویسم پرداخته‌اند.

هرچند این دو متفکر در نقد پوزیتیویسم دارای افتراق‌هایی هستند، اما اشتراکات آن‌ها نیز قابل توجه است. اشتراکات دیدگاه دو متفکر به خاطر نگاه رئالیستی است که به مسئله شناخت داشته‌اند و همین موجب شده است که نسبت به پوزیتیویسم موضع‌گیری و آن را نقد کنند. افتراق دیدگاهشان نیز به خاستگاه نقدهای هر یک از دو متفکر و نظام فلسفی که نمایندگی‌اش را می‌کنند، برمی‌گردد.

## ۲. مسئله پژوهش

مسئله پژوهش حاضر، بررسی تطبیقی انتقادات شهید مطهری و یورگن هابرماس درباره پوزیتیویسم است. از آنجا که هر دو فیلسوف، دیدگاهی انتقادی نسبت به پوزیتیویسم داشته و بخشی از تلاش‌های فلسفی خود را مصروف نقد مبانی پوزیتیویسم کرده‌اند، بررسی تطبیقی دیدگاهشان می‌تواند رهیافت تازه‌ای از نگاه فلسفه اسلامی و مکتب انتقادی نسبت به پوزیتیویسم ارائه دهد و همچنین راهگشای سایر پژوهش‌های تطبیقی در اندیشه فیلسوفان مسلمان و مکتب فرانکفورت باشد.

عرصه‌های ارزیابی تطبیقی دیدگاه انتقادی این دو فیلسوف نسبت به پوزیتیویسم، شامل ارزیابی خاستگاه نگاه انتقادی آن‌ها، آثار و لوازم هر یک از رویکردها و روش‌شناسی نقد دو فیلسوف است. از این رو به طور مشخص، بررسی این سؤالات مهم به نظر می‌رسد:

الف) خاستگاه نگاه انتقادی شهید مطهری و هابرماس به پوزیتیویسم چیست؟ چه رویکرد معرفت‌شناختی در اندیشه دو فیلسوف، آن‌ها را منتقد پوزیتیویسم قرار داده است؟  
 ب) روش نقد پوزیتیویسم توسط شهید مطهری و هابرماس چگونه است؟ از چه

مواد و شیوه‌ای برای نقد پوزیتیویسم استفاده شده است؟  
 (ج) آثار و لوازم نقد پوزیتیویسم توسط شهید مطهری و هابرماس چیست؟ نتایج این دیدگاه انتقادی چیست؟

### ۳. روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش تلاش شده است به روش تطبیقی، دیدگاه دو تن از فیلسوفان واقع‌گرای معاصر، متفکر شهید مرتضی مطهری و یورگن هابرماس، نسبت به پوزیتیویسم مورد بررسی قرار گیرد. هدف از مطالعات به روش تطبیقی این است که ضمن مقایسه دو یا چند مؤلفه در یک یا چند محور موضوعی مشخص، به کشف جدیدی درباره امور مورد مقایسه رسید. ضرورت مطالعات تطبیقی، در سنجش و بازطراحی دوباره نظریه‌ها و پاسخ‌های پیش‌گفته به مسئله‌های خرد و کلان است (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۲۸۲). در مطالعات تطبیقی باید علاوه بر مسئله، هدف و دامنه تطبیق نیز مشخص گردد. آنچه در مطالعات تطبیقی اهمیت دارد این است که از کشف موارد تشابه و تفاوت باید به ملاک تشابه یا تفاوت در مسئله تحقیق رسید تا بتوان بر اساس آن به سایر مسئله‌ها پاسخ داد. نقطه شروع یک پژوهش به روش تطبیقی، وجود اشتراک در یکی از: مسئله، مبنا، لوازم، فرضیه‌ها، نظریه‌ها، نتایج و زمینه‌های معرفتی و غیر معرفتی بین دو دیدگاه است (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۵: ۲۹۳-۲۹۷).

فرایند بررسی تطبیقی یک موضوع، از تعریف مسئله آغاز شده و سپس با تحدید و مشخص کردن دامنه تطبیق به پیش می‌رود و از اینجا کار اصلی که همان گردآوری وجوه تشابه و تفاوت بین دو دیدگاه است، آغاز می‌شود. بعد از آن ضروری است که به موضع‌های اصلی (مبانی) اختلاف و اتفاق در دو دیدگاه رجوع کرد و با تبیین این مواضع، به ملاک در تطبیق دو دیدگاه رسید و به پرسش‌های مسئله پاسخ داد (همان: ۲۹۹).

در این پژوهش بر اساس روش پیش‌گفته تلاش شده است ابتدا مباحثی در توضیح چیستی پوزیتیویسم بیان شود. بعد از آن ضمن جمع‌آوری وجوه تفاوت و تشابه دیدگاه شهید مطهری و هابرماس نسبت به پوزیتیویسم، به تبیین خاستگاه، روش و لوازم دیدگاه آن‌ها پرداخته می‌شود.

#### ۴. مرور ادبیات و پیشینه پژوهش

خرمشاهی (۱۳۹۸) در پوزیتیویسم منطقی، رهیافتی انتقادی، با ترجمه چند مقاله معتبر تلاش کرده است به معرفی و نقد پوزیتیویسم بپردازد که توانسته است اثری درخور در این زمینه باشد. بنتون و کرایب (۱۳۹۸) در دو فصل از اثر خود، به رابطه میان پوزیتیویسم و علوم اجتماعی پرداخته‌اند. در میان مقالات نیز می‌توان به کارهای حسینی شاهرودی (۱۳۸۲)، ابراهیمیان (۱۳۷۲)، احسان‌دوست و مشکات (۱۳۹۶) اشاره کرد که به معرفی و نقد پوزیتیویسم پرداخته‌اند.

درباره پیشینه پژوهش درباره دیدگاه هابرماس و پرداختن به نقدهای او بر پوزیتیویسم، توجه به مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی هابرماس مورد تأکید بوده است. پیوزی (۱۳۷۹)، نوذری (۱۳۸۱) و اوث ویت (۱۳۸۶) از همین زاویه، به گزارش دیدگاه او در این باره پرداخته‌اند. هرچند در خصوص دیدگاه هابرماس درباره پوزیتیویسم کتاب مستقلی نگاشته نشده است، اما یاری کجاباد (۱۳۹۲) در پایان‌نامه‌اش به ارزیابی انتقادات هابرماس به پوزیتیویسم پرداخته است. او پژوهش خود را از بررسی دیدگاه پوپر و هایدگر که به صورت سلبی یا ایجابی بر دیدگاه هابرماس تأثیر گذاشته‌اند، آغاز کرده و سپس نقدهای هابرماس بر پوزیتیویسم را طرح و یک‌به‌یک ارزیابی کرده است. در میان مقالات نیز متقی و عبداللهی (۱۳۹۲) در مقاله «پوزیتیویسم منطقی و موضع انتقادی هابرماس بر آن» کوشیده‌اند موضع انتقادی هابرماس بر پوزیتیویسم را با کنکاش در نظریه‌های مختلف او بررسی کنند. این دو معتقدند که لایه‌های پنهان و پیدای تعارض دیدگاه هابرماس با پوزیتیویسم در بسیاری از نظریه‌های او قابل پیگیری است.

در خصوص آراء شهید مطهری باید به این نکته توجه داشت که شناخت‌شناسی، یکی از پررنگ‌ترین مسئله‌هایی است که این متفکر در طول عمر علمی خود به آن پرداخته است. کشتکاران (۱۳۹۳) تلاش کرده است دیدگاه شهید مطهری نسبت به پوزیتیویسم را ذیل نقد دو اصل از اصول منطق تجربی جمع‌آوری کند. مقاله او هرچند تنها اثر مستقل در این موضوع است، اما از نظر نوآوری، پژوهشی ضعیف به نظر می‌رسد.

پیش از این، ارزیابی تطبیقی دیدگاه‌های دو فیلسوف مذکور یعنی شهید مطهری و هابرماس توانسته نظر برخی از پژوهشگران را به خود جلب کند که از آن جمله می‌توان به پایان‌نامه بررسی تطبیقی آرای تربیت اخلاقی مطهری و نظریه اخلاق گفتمانی هابرماس (آقایوسفی، ۱۳۸۹) و مقاله «سکولاریسم یا پست‌سکولاریسم: بررسی نسبت دین و سیاست از دیدگاه هابرماس و مطهری» (محمودپناهی، ۱۳۹۸) اشاره کرد. با این حال، ارزیابی تطبیقی دیدگاه این دو فیلسوف نسبت به پوزیتیویسم تا کنون صورت نگرفته است. لذا پیش از این به مسئله تحقیق پرداخته نشده است.

## ۵. بحث و نظر

### ۱-۵. چیستی پوزیتیویسم

پوزیتیو به معنای افکاری است که از قطعیت علمی برخوردار بوده و مابازای خارجی دارد و پوزیتیویست به کسی گفته می‌شود که معلوماتش قطعی و عینی است (فولیکه، ۱۳۶۶: ۱۵۰، به نقل از: حسینی شاهرودی، ۱۳۸۲: ۱۲۸). پوزیتیویسم با معادل فارسی اثبات‌گرایی، یکی از رویکردها و پارادایم‌های علمی است که تجربه را تنها راه معتبر شناخت می‌داند و از طریق تجربه به دنبال کشف و تعمیم قوانین ثابت و پیش‌بینی پدیده‌ها بر اساس آن‌هاست. پوزیتیویسم این اصل را نه تنها در علوم طبیعی که تا حدی پیش‌بینی‌پذیر است، بلکه در علوم انسانی و علوم اجتماعی نیز تسری می‌دهد (امزیان، ۱۳۸۰: ۴۰).

از نظر تاریخی، اولین جرقه‌های تجربه‌گرایی و پوزیتیویسم را می‌توان در برداشت‌های گالیله از طبیعت جستجو کرد که تلاش می‌کرد آن را به زبان کمی و ریاضی درآورد و معتقد بود که کتاب طبیعت به زبان ریاضی نوشته شده و متن آن را اشکال و دوائر هندسی شکل داده است و برای درک طبیعت باید زبان آن را دانست. بعد از او، فرگه فیلسوف آلمانی، برای عینیت‌بخشی به معرفت تجربی تلاش کرد. فرگه معتقد بود که «منطق» ابزار شناخت است و تلاش کرد آن را به زبان ریاضی تبدیل کند (کردفروزجائی، ۱۳۸۲: ۴۷). اهمیت کار فرگه در این بود که موجب شد قطعیت و حتمیت را برای تجربه ثابت کند. از این رو هرچند خود او را در دسته پوزیتیویست‌ها جای نمی‌دهند، اما

دیدگاه او درباره صدق گزاره‌ها و نسبت آن با تجربه، راه را برای پوزیتیویسم هموار کرد؛ چه آنکه پوزیتیویسم با اتکا به منطق، معیار جدیدی برای معنای یک گزاره صادق ارائه کرد و از این راه با بی‌معنا خواندن گزاره‌های مابعدالطبیعی به آن‌ها حمله کرد و معرفت‌شناسی جدید علم را بنیان گذارد و تجربه را به عنوان تنها ملاک علم مطرح کرد (یاری کجباد، ۱۳۹۲: ۲۴).

نخستین بیان صریح برای طرد سایر شیوه‌های شناخت و اصالت‌بخشی به تجربه در معرفت، در بیان آگوست کنت مطرح شد. پیشرفت علم در آن دوران از یک‌سو و ناتوانی فلسفه در پاسخ به رویکردهای تجربه‌گرا از سوی دیگر موجب شد که فیلسوفان تازه کار تلاش کنند فلسفه را با روش علم بازخوانی کنند و روش‌های علمی را به جای روش‌های فلسفی گذشته به کار گیرند (هالینگدیل، ۱۳۶۴: ۱۷۷؛ بنتون و کرایب، ۱۳۹۸: ۵۶).

قواعد پوزیتیویسم را می‌توان در چهار قاعده خلاصه کرد. قاعده اول و اصلی پوزیتیویسم پدیدارگرایی است. بر اساس این قاعده، تنها پدیده‌هایی قابل بررسی علمی هستند که آشکارا قابل تجربه باشند. نام‌گرایی و نفی ذات برای اشیاء، قاعده دوم پوزیتیویسم را تشکیل می‌دهد و بیانگر این است که اشیاء فاقد ذات هستند و در عالم خارج چیزی جز واقعیت‌های فردی متفاوت وجود ندارد و مفاهیم کلی فاقد معنا بوده و صرفاً با اعتباربخشی ما معنا می‌یابند. سومین قاعده، فراغت ارزشی علم است؛ به این معنا که گزاره‌های علمی فاقد هر گونه ارزش‌گذاری و قضاوت مبتنی بر ارزش هستند. قاعده چهارم که یک قاعده روش‌شناختی است، بر وحدت روش علوم، خواه علوم طبیعی باشد خواه غیر آن، تأکید دارد (Bryant, 1985: 3-6).

شدیدترین رویکرد پوزیتیویستی، در دهه ۳۰ قرن بیستم میلادی با نام پوزیتیویسم منطقی رواج یافت. این رویکرد برگرفته از آراء و اندیشه‌های فیلسوفانی است که در آن دوران، جمعی به نام حلقه وین را شکل دادند که از افرادی همچون شلیک، وایسمان، نویرات، فایگل، تسیسل، کارناب و... در میان آن‌ها می‌توان نام برد. مهم‌ترین داعیه حلقه وین این بود که علمی بودن یک گزاره یا نظریه، به اثبات‌پذیری آن از طریق تجربه بستگی دارد. در واقع، آراء و اندیشه‌های این حلقه، واکنشی نسبت به فلسفه انسانی آلمان - به جز فلسفه نوکانتی - بود (حسینی شاهرودی، ۱۳۸۲: ۱۳۳). در بیانیه آغاز به کار

این جمع آمده است که آموزه‌های حلقه وین، پایان‌بخش همه فلسفه‌هاست. از این رو انکار هر گونه اصل عقلی، ولو جزء ضروریات و بدیهیات باشد، جزء لوازم تفکر پوزیتیویستی تلقی می‌شود.

ریشه افکار حلقه وین، به رویکردهای حس‌گرایی هیوم، تجربه‌گرایانه آگوست کنت و گرایش‌های ضد فلسفی و علم‌گرایانه ارنست ماخ برمی‌گردد. هرچند اعضای حلقه وین از ابتدا تلاش کردند جمعی از فیلسوفان و دانشمندان و منطق‌دانان را در رویکرد ضد فلسفی خود داخل کنند، اما باید در نظر داشت که بسیاری از آن‌ها در مواجهه با سنت فلسفی موجود، به ویژه فلسفه قاره‌ای در آلمان، دیدگاه یکسان و هم‌جهتی نداشتند.

مهم‌ترین اصل این مکتب فکری، اثبات‌پذیری و نتایج حاصل از آن است. هرچند بعدها با توجه به نقدهای جدی که به پوزیتیویست‌ها وارد شد، آن را به تأییدپذیری تعدیل کردند. با این حال، پوزیتیویسم نظام فکری است که تنها معرفت معتبر را معرفتی می‌داند که بر تجربه حسی استوار شده باشد و بتوان آن را از طریق آزمایش و مشاهده سنجید. پوزیتیویست‌ها اصل تحقیق‌پذیری را که بر طبق آن، معنای قضیه همانا روش به تحقیق رساندن آن است، بیان کرده‌اند؛ اما آن‌ها خود از این بیم داشتند که این اصل نه تنها متافیزیک، بلکه علم را هم می‌تواند تهدید به ابطال و از بین رفتن کند. از این رو، این اصل جای خود را به اصل تأییدپذیری داد. اصل تحقیق‌پذیری اقتضا می‌کرد که معنای قضایا با تجربه‌هایی که تصدیق‌کننده آن قضایاست، یکسان باشد؛ اما اصل تأییدپذیری، معیار صدق و معناداری را به معنا داشتن قضیه در صورت امکان تأیید آن تقلیل داد (خرمشاهی، ۱۳۹۸: ۱۵).

پوزیتیویسم منطقی در برخورد با قضایای مابعدالطبیعی، دیدگاه‌های کاملاً رادیکال داشت؛ به نحوی که به جای اینکه به بررسی صدق آن‌ها پردازد یا برای اثبات کذب بودن آن‌ها تلاش کند، اساساً این قضایا را مهمل و بی‌معنا می‌دانست (لاکوست، ۱۳۷۵: ۵۵). تکیه‌گاه اساسی پوزیتیویسم منطقی در رد قضایای مابعدالطبیعی و فلسفی بر این است که با دلیلی غیر تجربی نمی‌توان ثابت کرد که در ورای عالم تجربه، امور و اشیایی وجود دارند که نمی‌توان با تجربه حسی آن‌ها را درک کرد (نائس، ۱۳۵۷: ۱۱).



از نظر پوزیتیویست‌های منطقی، گزاره‌ها یا تجربی هستند و یا غیر تجربی (تحلیلی). گزاره‌های تجربی همان گزاره‌های علمی معنادار هستند. گزاره‌های غیر تجربی، خود دو دسته‌اند: گزاره‌های غیر تجربی همان‌گو و گزاره‌های غیر تجربی منطقی. گزاره‌های غیر تجربی همان‌گو موضوع متافیزیک را در بر دارند و فاقد معنای محصلی هستند و گزاره‌های غیر تجربی منطقی، موضوع ریاضی را دارا بوده و بر خلاف دسته قبل بی‌معنا نیستند. گزاره‌های غیر تجربی منطقی، از این جهت در پوزیتیویسم منطقی معتبر شناخته می‌شوند که ابزاری به عنوان منطقی و ریاضیات را به دست می‌دهند که می‌توان با اتکا به آن اقدام به صحت‌سنجی گزاره‌های تجربی کرد و آن‌ها را تعمیم داد (ادیب سلطانی، ۱۳۵۹: ۷۵؛ خرمشاهی، ۱۳۹۸: ۳۷).

بنا به احصاء تدبنتون و یان کرایب (۱۳۹۸: ۳۸)، مبانی اساسی دیدگاه پوزیتیویست‌ها را می‌توان در هفت گزاره زیر توضیح داد:

- ۱- شناخت انسان از طریق تجربه حسی از جهان و تعامل با آن به دست می‌آید.
- ۲- هر معرفتی را که ادعای اصالت دارد، می‌توان به کمک تجربه سنجید و به بومه آزمون گذاشت.
- ۳- آزمون‌پذیری تجربی، ادعاهای معرفتی درباره واقعیت‌های غیر مشاهدتی را طرد می‌کند.
- ۴- قوانین علمی گزاره‌هایی هستند که از الگوهای عام و تکرارپذیر مبتنی بر تجربه به دست می‌آیند.
- ۵- تبیین یک پدیده به لحاظ علمی ثابت می‌کند که آن پدیده، نمونه‌ای از قانون علمی است.
- ۶- تبیین علمی پدیده‌ها از طریق قوانین علمی به پیش‌بینی رخداد‌های بعدی کمک می‌کند.
- ۷- عینیت گزاره‌های علمی منوط به تفکیک گزاره‌های آزمون‌پذیر (واقعی) از داوری‌های ارزشی (ذهنی) است.

توضیح آنکه پوزیتیویست‌ها معتقدند برای ارائه نظریه‌ای درباره یک پدیده علمی، قبل از هر گونه پیش‌بینی باید به مشاهده مصادیق آن پرداخت و سپس بر اساس

مشاهدات، فرضیه‌ای را بیان کرد که نشان‌دهنده وجود نوعی رابطه معنادار میان حالت‌های مختلف آن پدیده باشد؛ برای نمونه با دیدن ذوب شدن سرب در دمای ۳۲۷ درجه سانتی‌گراد، این فرضیه تقویت می‌شود که «همه سرب‌ها در دمای ۳۲۷ درجه سانتی‌گراد ذوب می‌شوند». پس از ارائه این فرضیه باید تا زمانی که آزمایشگر از مرحله احتمال به مرحله یقین علمی برسد، آزمایش‌ها را تکرار کرد تا بتوان قضیه علمی کلی و قطعی را اثبات کرد. از نگاه پوزیتیویست‌ها، ذهن انسان در برخورد با پدیده‌ها باید کاملاً فارغ از هر گونه ارزش‌گذاری و پیش‌داوری باشد و صرفاً بر اساس آنچه از طرف عالم طبیعت به انسان عرضه می‌شود و برای انسان تجربه می‌شود، به مطالعه پدیده‌ها پردازد (ادیب سلطانی، ۱۳۵۹: ۱۰۰).

یکی از نتایج نگاه پوزیتیویستی به علم این بوده است که همه علوم باید به یک روش و حتی به یک زبان مطرح شوند که از آن به فیزیکالیسم یاد می‌شود. در واقع پوزیتیویست‌ها به دنبال این بودند که زبان علمی تازه‌ای را طرح‌ریزی کنند که اول از نظر صوری دارای نشانه‌ها و قواعد مشترکی باشد و سپس به گونه‌ای کلی و عمومی باشد که هر گزاره از هر زبانی، قابلیت ترجمه به آن را داشته باشد (همان: ۱۳۸).

## ۵-۲. دیدگاه هابرماس درباره پوزیتیویسم

هرچند پوزیتیویسم توسط فیلسوفان متعدد آلمانی و غیر آلمانی به نقد کشیده شده است، اما جدی‌ترین و مبنایی‌ترین انتقادات نسبت به پوزیتیویسم توسط یورگن هابرماس مطرح شده است. از این رو بررسی دیدگاه او، اولویت بیشتری نسبت به دیگران دارد. به تعبیر هابرماس، پوزیتیویسم، «توهم ناشی از عینی‌گرایی مبتنی بر علم غیر تأملی» است (پیوزی، ۱۳۷۹: ۲۰). انتقادات هابرماس به پوزیتیویسم نه فقط از حیث روش‌شناختی، بلکه فراتر از آن، شامل رویکردهای فلسفه تحلیلی زبان، روش مردم‌نگاری و پدیدارشناسی است. کار هابرماس نه تنها در دامنه نقدهای خود بر پوزیتیویسم، بلکه در ارائه حل‌هایی که پوزیتیویسم در آن‌ها بحران آفریده است، با دیگران تفاوت می‌کند (نوذری، ۱۳۸۱: ۹۲). یورگن هابرماس به عنوان یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان معاصر، بیشتر از هر چیز به عقلانیت به مفهوم فلسفی آن علاقه‌مند است. از همین رو آنچه با عقلانیت ضدیت

داشته باشد، در دایره بررسی او قرار گرفته است. پوزیتیویسم از آنجا که از حیث روش‌شناختی و معرفت‌شناختی نمی‌تواند به عقلانیت جامع مدّ نظر هابرماس منتهی شود، مورد انتقاد وی قرار می‌گیرد. البته این به معنای طرد کامل پوزیتیویسم از طرف هابرماس نیست (کرایب، ۱۳۹۹: ۲۹۷)؛ چه آنکه معتقد است پوزیتیویسم می‌تواند در استفاده از ابزار دقیق علمی، روش‌های کمی و قابل اندازه‌گیری و محاسبه‌های ریاضی که منجر به علوم تجربی می‌شود، کمک کند (هولاب، ۱۳۹۷: ۷۱). هابرماس دستاوردهای علم با استفاده از روش‌های تجربی را طرد نمی‌کند و از آن در مقابل مابعدالطبیعه جزمی، دیدگاه‌های رمانتیک درباره طبیعت و حملات محافظه‌کارانه به علم دفاع می‌کند. او در رویارویی با علم معتقد است که باید وضعیت علم را با افزایش آگاهی فلسفی به آن و تدقیق معیارهای معرفت‌شناختی محکم‌تری برای آن بهتر کرد (پیوزی، ۱۳۷۹: ۱۸). هابرماس در خصوص کاری که پوزیتیویسم با علم کرده و از آن به علم‌گرایی یاد می‌کند، می‌گوید:

«اعتقاد علم به خودش، یعنی اعتقاد به اینکه دیگر نمی‌توانیم علم را به عنوان شکلی از دانش ممکن درک کنیم، بلکه باید دانش و علم را یکی بدانیم. علم تنها از طریق معرفت‌شناسی ممکن است؛ یعنی به عنوان مقوله‌ای از دانش ممکن، به شرط آنکه دانش، با درک شخصی علم‌گرایانه از مسئله پژوهش [علمی] یکی گرفته نشود» (همان: ۱۹).

علم‌گرایی در سده اخیر، به دنبال به قطعیت رساندن این باور بود که دستیابی به سعادت فقط از راه علم امکان‌پذیر است. هابرماس در نقد پوزیتیویسم، به علم‌گرایی حمله می‌کند تا بتواند علم را نجات دهد، آن را متواضع‌تر کند و به جایگاه خود برگرداند. لذا هابرماس میان علم‌گرایی با رهیافت پوزیتیویستی و علم‌تمایز گذاشته، برداشت پوزیتیویستی از علم را طرد و رویکرد عقلانیت سیستماتیک را جایگزین آن کرد. او علم را از «تنها صورت معتبر شناخت» به «یکی از صورت‌های معتبر شناخت» تنزل داد (اوت‌ویت، ۱۳۸۶: ۴۷).

نقد‌های هابرماس بر پوزیتیویسم، ریشه در نظریه هابرماس در نقد سرمایه‌داری متأخر دارد؛ چه آنکه پوزیتیویسم را مقوم بورژوازی می‌داند. نوذری در بازگویی دیدگاه هابرماس در این باره می‌گوید:

«به اعتقاد هابرماس، علم در این راستا قدرت و توانمندی رهایی‌بخشی خود را از دست داد و دیگر حتی قادر به توجیه خود نظام سرمایه‌داری نیز نبود. به بیان بهتر، درک فنی از علم در نهایت درکی پوزیتیویستی بود و به تبع آن، درکی ایدئولوژیک بود؛ زیرا این نوع درک از علم، اجزا و عناصر هرمنوتیکی علوم را نادیده می‌گرفت» (نوذری، ۱۳۸۱: ۱۱۷).

هابرماس سه هدف را از نقد پوزیتیویسم دنبال می‌کند. هدف اول او این است که علم را بر اساس «اعیان تجربی»، «مقولات پیشینی فاهمه» و «مفاهیم همراه با ذهن شناسا» تعریف کند، به خلاف پوزیتیویسم که دانش را صرفاً در «اعیان تجربی» منحصر می‌کند. او با پیگیری این هدف می‌خواهد عقل و عقلانیت را به فاعل (ذهن) شناسا بازگرداند. هدف دومش این است که پویایی و اجتماعی بودن فاعل (ذهن) شناسا را نشان دهد. او برای دستیابی به این هدف از سنت فلسفی کانتی فاصله می‌گیرد و با طرح هگلی از آگاهی، اذعان می‌کند که شناخت کامل مستلزم این است که شناخت به لحاظ اجتماعی هماهنگ شود و تجربه تاریخی ما عامل واسط آن‌هاست. هدف سوم او، اثبات اعتبار نقادی فلسفی است. او می‌خواهد نشان دهد که قدرت خرد در فرایند انتقادی آن ریشه دارد (پیوزی، ۱۳۷۹: ۲۲-۲۳).

وجه نقد هابرماس نسبت به پوزیتیویسم، وجود انحصارگرایی است که در رویکرد پوزیتیویستی به علم نهفته است. کار اصلی هابرماس معطوف به این است که ابتدا این انحصارگرایی را باطل کند و سپس با تبیین جایگاه این نوع از شناخت، آن را در جای خود قرار دهد. نقطه کانونی انتقادات هابرماس به پوزیتیویسم به این باز می‌گردد که عقل ابزاری به عنوان مهم‌ترین ابزار پوزیتیویسم، برای تکمیل پروژه ناتمام مدرنیته کافی نیست؛ چه آنکه محدودیت‌های عقل ابزاری نمی‌تواند به خروج مدرنیته از بن‌بست کمک کند. کارکرد عقل ابزاری صرفاً منحصر به علایق فنی است که به تولید و تکمیل علوم تجربی و تحلیلی منجر می‌شود و نمی‌تواند علایق عملی به عنوان منشأ علوم هرمنوتیکی و علایق رهایی‌بخش به عنوان سرچشمه علوم انتقادی را پوشش دهد (نوذری، ۱۳۸۱: ۹۲). آنچه در طرح فلسفی هابرماس، جایگزین عقل ابزاری می‌شود، عقلانیت سراسری (جامع) است که سه نوع حکم توصیفی، هنجاری و انتقادی را

به‌عنوان احکام دخیل در احتجاج عقلانی در بر می‌گیرد (هولاب، ۱۳۹۷: ۷۴). آنچه به‌عنوان عقلانیت سراسری برای هابرماس موضوعیت دارد این است که دیگر علایق شناخت اعم از فنی، عملی و رهایی‌بخش، نقش و کارکرد خود را ایفا کنند. از این رو معتقد است که با وارد کردن روش‌های بدیل آگاهی و شناخت، علاوه بر اینکه همه علایق شناختی مشروعیت می‌یابند، موجب تقویت عناصر عقلانی موجود در کنش متقابل نمادین می‌شوند و می‌تواند نقطه‌ای برای پیوند علم و اخلاق با یکدیگر باشد (نوذری، ۱۳۸۱: ۱۲۱). در نگاه هابرماس، با رفع انحصارگرایی که پوزیتیویسم به علم دارد، شیوه‌های بدیل شناخت و رابطه آن‌ها با جهان خارج به وسیله یک واسط اجتماعی، در قلمروی خاصی به تولید علم دست زده و از این جهت، جامعیت مطلوب رهایی‌بخش عقلانی حاصل می‌شود. جدول زیر، بیانگر نگاه هابرماس به اقسام علایق شناختی و رابطه آن با انواع علم و جهان خارج است.

علایق شناختی	نوع علم	دانش مرتبط	واسط اجتماعی	قلمرو تأثیر
علاقه فنی	علوم تجربی	دانش فنی (ابزاری)	کار	طبیعت
علاقه عملی	علوم هرمنوتیکی	عملی	زبان	جامعه
علاقه رهایی‌بخش	علوم انتقادی	رهايي‌بخش	اقتدار	تاریخ

جدول شماره ۱: رابطه علایق شناختی و علوم از نگاه هابرماس (به نقل از: پیوزی، ۱۳۷۹: ۲۵)

نتیجه نقدهای هابرماس به پوزیتیویسم این است که او به تفاوت محتوایی و به تبع، تمایز روش شناختی میان علوم تجربی (طبیعی) و علوم اجتماعی قائل می‌شود. از آنجا که او به تأثیر اجتماع و تجربه تاریخی در شکل‌گیری معرفت توجه دارد، ملاک تفاوت میان علوم تجربی و علوم اجتماعی برای او، وجه فرهنگی و بین‌الذهانی علوم اجتماعی است و از همین موضع حکم می‌کند که لزوماً نمی‌توان روش‌های موجود در علوم تجربی را در سایر علوم به کار برد (هولاب، ۱۳۹۷: ۷۲). او استدلال می‌کند که مفاهیم موجود در علوم تجربی را نمی‌توان به طور انتزاعی در نظر گرفت؛ چرا که در عمل متغیرها و عواملی به عنوان ابزار در زندگی اجتماعی معنا می‌یابند؛ اما این‌ها باید به شرطی مورد استفاده واقع شوند که ادعایشان در خصوص کسب شناخت و معرفت کلی را کنار گذاشته و «تجربیات مقید به موقعیت‌ها» را لحاظ کنند. کنار گذاشتن این ادعا

فقط از راه کمک گرفتن از اندیشه دیالکتیکی میسر است که هدف اولیه‌اش نفی این توهم است که رهایی در تاریخ با همان روش‌های رهایی انسان از فشارها و محدودیت‌های طبیعی دست‌یافتنی است (همان: ۶۶).

موضع دیگری که هابرماس راه خود را از پوزیتیویست‌ها جدا می‌کند، انگاره بی‌طرفی ارزشی علم است. او با نقد نگاه پوزیتیویستی به علم که بر بی‌طرفی ارزشی علم تأکید دارد و پژوهشگر را به مثابه یک ناظر خنثی و بی‌طرف در فرایند علمی قلمداد می‌کند، معتقد است که در فرایند پژوهش، مؤلفه‌های اجتماعی ظهور و بروز دارند و پژوهشگر هیچ‌گاه از فرایند پژوهش منفک نمی‌شود.

از نظر هابرماس، فرض بی‌طرفی ارزشی مبتنی بر مجموعه‌ای از دوگانگی‌هاست که ریشه در چشم‌انداز تجربی دارد. برخی از این دوگانگی‌ها عبارت‌اند از: «واقعیات در مقابل تصمیمات»، «قوانین طبیعی در مقابل هنجارهای اجتماعی»، «آنچه هست در مقابل اخلاق» و «شناخت در مقابل ارزش‌گذاری». اجزای اول این تقابل‌ها، منجر به تقلیل شناخت قابل قبول به محصول علوم تجربی می‌شود و مسائل مربوط به عمل، اخلاق و جهان زیست را از دید پژوهش علمی پنهان می‌کند. ریشه این پنهان‌سازی از نظر هابرماس این است که برخی علایق بشری وجود دارند که از لحاظ انسان‌شناختی پایدار و تغییرناپذیرند؛ مثل علاقه انسان به سلطه بر طبیعت برای تأمین بقای جوامع انسانی که در طول تاریخ ثابت بوده است. به همین خاطر، وفاق و اجماع درباره معنای سلطه ابزاری به سهولت به دست آمد و از دل همین وفاق، اعتبار بین‌الذہانی احکام مربوطه و سپس اعتبار علوم تحلیلی تجربی حاصل شد. از نظر هابرماس، مسئله بی‌طرفی ارزشی در قرن هفدهم و با ظهور بورژوازی که دو حوزه جدای نظریه و کار را به هم گره زد، به عنوان «بیان شیء‌گونه فرایند تاریخی پنهان‌سازی» پیدا شده است. تباین ارزش و بی‌طرفی ارزشی، همانند تباین یا دوگانگی توصیف در مقابل تجویز، واقعیات در مقابل خواست‌ها، وجود در مقابل اخلاق و نظریه در مقابل عمل، همگی محصولات شیء‌گشته علایق معطوف به شناخت ابزاری هستند که دچار پنهان‌سازی شده‌اند.

از نظر هابرماس، پوزیتیویسم شیوه‌ای از اندیشه است که همچنان مشوق پنهان‌ماندگی علایق ابزاری در اعصار جدید است و در مقابل، دیالکتیک حرکتی نظری است که جایگاه

علائق ابزاری را در حوزه بین‌الذهانی کار اجتماعی با تأمل در پیش‌فرض‌های ناآگاهانه آن علایق مشخص می‌کند. هابرماس از روش دیالکتیکی به عنوان روش مطلوب پژوهش پدیده‌های اجتماعی یاد می‌کند و معتقد است که در رویکرد پوزیتیویستی، جامعه به تکه‌هایی از هم گسیخته‌ای تجزیه می‌شود؛ در حالی که در روش دیالکتیکی، کلیت جامعه همواره مدنظر است و پژوهشگر خود نیز بخشی از این کلیت است (همان: ۶۰-۶۶).

### ۳-۵. دیدگاه شهید مطهری درباره پوزیتیویسم

دیدگاه شهید مطهری نسبت به پوزیتیویسم را با دو شیوه مستقیم و غیر مستقیم می‌توان تبیین کرد. منظور از شیوه مستقیم، نقدهایی است که مستقیماً توسط او نسبت به پوزیتیویسم مطرح شده که عمدتاً در کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم* آمده است و منظور از شیوه غیر مستقیم، عموم دیدگاه‌های او درباره معرفت‌شناسی است که می‌تواند به ترسیم نظری انتقادات او به پوزیتیویسم کمک کند. در اینجا تلفیقی از هر دو شیوه برای طرح دیدگاه انتقادی شهید مطهری درباره پوزیتیویسم به کار رفته است.

تلاش نظری شهید مطهری در زمینه معرفت‌شناسی، معطوف به دفاع از رئالیسم و نقد اقسام شکاکیت بوده است. با توجه به اینکه جدی‌ترین مسائل فلسفه غرب را مسائل معرفت‌شناسی تشکیل داده‌اند، شهید مطهری به عنوان یک فیلسوف، در مسیر تبیین دیدگاه خود در زمینه معرفت‌شناسی، به نقد و ارزیابی دیدگاه متفکران بزرگ فلسفه غرب نیز مبادرت ورزیده است.

او ریشه پوزیتیویسم را در رویکردهای گروهی از فلاسفه قرن هفدهم به بعد می‌داند که ارزش برهان و قیاس عقلی را به کلی انکار کرده و روش تجربی را به عنوان تنها روش قابل اعتماد در علم مطرح کردند. ایشان در معرفی پوزیتیویسم می‌گوید:

«به عقیده این گروه، فلسفه نظری و عقلی که مستقل از علم باشد، پایه و اساسی ندارد و علم هم محصول حواس است و حواس جز به ظواهر و عوارض طبیعت و فنومنها تعلق نمی‌گیرد؛ پس مسائل «فلسفه اولی» که صرفاً نظری و عقلی و مربوط به کنه واقعیات و امور غیر محسوسه است، بی‌اعتبار است و این گونه مسائل برای بشر نهیاً و اثباتاً درک‌نشدنی است، آن‌ها را باید از دایره بحث خارج کرد و امور غیر قابل تحقیق نامید» (مطهری، ۱۳۹۰: ۴۱/۱).

شهید مطهری از پوزیتیویسم به عنوان فلسفه حسی یاد می‌کند و معتقد است که مسئله فلسفی عین مسئله علمی نیست و هیچ مسئله فلسفی از مسئله علمی استنتاج نمی‌شود، بلکه مسائل فلسفی از مسئله علمی انتزاع می‌شوند. او درباره تفاوت استنتاج و انتزاع می‌گوید که استنتاج، نتیجه گرفتن یک حکم جزئی از حکمی کلی است؛ ولی انتزاع به عکس، ادراک یک کلی از مصادیق جزئی است و به حکم اینکه مسئله فلسفی کلی است، نمی‌تواند از مسئله علمی که جزئی است، استنتاج شود، بلکه انتزاع می‌شود (همان: ۴۵-۴۶/۱).

نکته‌ای که در تبیین شهید مطهری از پوزیتیویسم وجود دارد، این است که ایشان میان فلسفه حسی و فلسفه مادی تفاوتی قائل است. او پوزیتیویسم را فلسفه حسی می‌نامد، ولی از ماتریالیسم دیالکتیک به عنوان فلسفه مادی نظری یاد می‌کند، نه فلسفه حسی؛ هرچند ماتریالیست‌ها را تابع منطق حس و تجربه می‌داند (همان: ۴۲/۱).

از نگاه شهید مطهری، پوزیتیویسم اساس معرفت و شناخت صحیح را حس و تجربه می‌داند و آن را دستگاهی معرفتی می‌داند که هیچ حقیقتی را جز اموری که به تجربه درمی‌آیند، قبول ندارد. البته از نگاه شهید مطهری، در اینکه حس و تجربه یکی از ابزارهای شناخت هستند، تردیدی نیست؛ اما کافی بودن حس و تجربه حسی برای شناخت حقیقت، محل بحث است (همو، ۱۳۸۷: ۳۹).

شهید مطهری علت یقین‌آور نبودن علوم تجربی را این می‌داند که فرضیه‌ها در این علوم، هیچ گونه گواه و دلیلی غیر از انطباق با عمل ندارند و فقط معطوف به نتیجه عملی هستند؛ در حالی که نتیجه عملی داشتن، دلیل بر درستی یک فرضیه و مطابقتش با واقعیت نیست؛ چه آنکه ممکن است یک فرضیه کاملاً غلط باشد، ولی به گونه‌ای بتوان از آن نتیجه عملی گرفت. همان گونه که از هیئت بطلمیوس، در عین حالی که باطل بود، درباره خورشیدگرفتگی و ماه‌گرفتگی نتیجه عملی گرفته می‌شد. دلیل دیگر شهید مطهری بر یقینی نبودن علوم تجربی این است که این علوم مبتنی بر محسوسات هستند و حس محل خطا و اشتباه است (همو، ۱۳۹۰: ۱۵۰/۱).

شهید مطهری معتقد است که علوم طبیعی و تجربی با منطق پوزیتیویستی، ارزش قطعی و یقینی خود را از دست داده‌اند و نمی‌توانند معرفت یقینی به دست دهند و صرفاً



دارای ارزش عملی هستند. یکی از دلایل ایشان برای نفی ارزش قطعی علوم طبیعی و قائل شدن به ارزش عملی برای آن، عدم وجود فرضیه واحد و ثابت در علوم طبیعی است. ایشان از ابطال‌پذیر بودن گزاره‌های علوم طبیعی چنین نتیجه می‌گیرد که این علوم ارزش معرفتی ندارند و صرفاً ارزش عملی دارند (همان: ۱۵۱/۱-۱۵۲).

شهید مطهری دو شیوه استدلال برای پوزیتیویست‌ها در انکار ادراکات عقلی و متافیزیک معرفی می‌کند؛ یکی از راه علم‌النفسی و دیگری از راه منطقی. شیوه علم‌النفسی پوزیتیویستی، ادراکات عقلی را از این طریق رد می‌کند که عناصر اولیه ذهن انسان به صورت‌های محسوس منحصر شده و عقل صرفاً می‌تواند در همین صورت‌های محسوس تصرف کند، در حالی که مسائل متافیزیک عقلی است و از محدوده حس بیرون است. شیوه دوم ادراکات عقلی را با این استدلال نقد و رد می‌کند که تنها راهی که می‌شود به صحت قضایای پی‌برد، روش تجربی و آزمون عملی است و مسائل متافیزیک را نمی‌توان با روش تجربی آزمود؛ پس متافیزیک معتبر نیست (همان: ۲۹/۲).

شهید مطهری در توضیح انکار ادراکات فطری توسط پوزیتیویست‌ها، چهار معنا برای ادراکات فطری بیان می‌کند که عبارت‌اند از:

- ۱- ادراکاتی که همه اذهان در آن‌ها یکسان هستند؛ مانند اعتقاد به وجود دنیای خارج.
- ۲- ادراکاتی که به صورت بالقوه در ذهن همه انسان‌ها موجود است، هرچند به صورت بالفعل برای برخی موجود و برای برخی موجود نیست یا خلاف آن موجود است؛ مانند ادراکات حضوری که هنوز به علم حصولی منجر نشده، همچون معرفت به ذات حق تعالی.
- ۳- قضایایی که برهان بر صحت آن‌ها همراه خودشان موجود است و اصطلاحاً به «قضایا قیاسات‌ها معها» مشهورند.
- ۴- ادراکات و تصوراتی که خاصیت ذاتی عقل است و هیچ گونه استنادی به غیر عقل ندارد (همان: ۳۴/۲).

او در تشریح دیدگاه رادیکالی پوزیتیویست‌ها درباره فطریات می‌گوید:

«تمام کسانی که منکر فطریات به معنای چهارم هستند، منکر فطریات به معنای اول نیز هستند و آن دانشمندان چنین پنداشته‌اند که تصورات و تصدیقات عمومی و یکسان برای همه بشر، راهی جز اینکه آن‌ها را خاصیت ذاتی عقل بدانیم، ندارد و اگر

تصورات ذاتی عقل را انکار کنیم، چاره‌ای نیست از اینکه تصورات عمومی و یکسان برای همه بشر را نیز انکار کنیم» (همان: ۳۵/۲).

شهید مطهری محل نزاع رئالیست‌ها و پوزیتیویست‌ها را نه لزوم تجربه یا تعقل، بلکه «قوانین و مقیاس‌های اصلی تفکر» و «طرز عمل ذهن در تفکرات» می‌داند و معتقد است که پوزیتیویست‌ها تجربه را مقیاس اصلی معرفی کرده و دیگر معیارها را انکار می‌کنند (همان: ۱۰۳/۲-۱۰۴).

شهید مطهری دو مدعا برای پوزیتیویسم درباره احکام تصدیقی گزارش می‌کند. مدعای اول آن‌ها این است که هیچ حکم بدیهی اولی وجود ندارد. تمام احکامی که به عنوان بدیهی اولی معرفی می‌شوند، قضایای تجربی هستند که در طول زندگی برای انسان به وسیله تجربه حاصل شده‌اند و چون در طی زندگی به صحت این قضایا رسیده است، حکم به بدهاقت آن‌ها می‌کند. این در حالی است که همین قضایا را می‌توان با تجربه و در آزمایشگاه ثابت کرد. مدعای دوم این است که ذهن در تصدیق احکام، سیر جزئی به کلی دارد نه کلی به جزئی. عادت ذهن این است که از بررسی و استقرار اموری جزئی، به صدور یک حکم کلی می‌رسد.

نقد‌های شهید مطهری به پوزیتیویسم، متمرکز بر همین دو مدعاست. ایشان در سه محور، مدعای اول پوزیتیویسم را نقد می‌کند:

**محور اول:** عدم مشاهده و تجربه نقیض قضایای بدیهی همچون امتناع تناقض و امتناع صدقه؛

**محور دوم:** ابطال تجربه در صورت پذیرش آن به عنوان مقیاس منطقی صحت و سقم قضایا؛

**محور سوم:** محدودیت تجربه برای تعمیم احکام کلی (همان: ۱۰۷/۲-۱۰۸).

نقد‌های شهید مطهری درباره مدعای دوم پوزیتیویسم، معطوف به بیان اصول عقلانی است که در تعمیم احکام تجربی، به کمک ذهن می‌آید. به بیان دیگر، شهید مطهری در ضمن نقد این انگاره که «سیر ذهن در صدور احکام از جزئی به کلی است» تأکید می‌کند که خود تجربه، متکی به اصولی عقلانی همچون اصل امتناع صدقه (اتفاق) و اصل سنخیت بین علت و معلول - که از اصل امتناع تناقض نتیجه می‌شود- است. پس با

تبیین اتکای تجربه در معرفت‌بخشی به اصول عقلانی، انگاره پوزیتیویستی «سیر ذهن در صدور احکام از جزئی به کلی» باطل است (همان: ۱۰۹/۲).

با این حال، ایشان تجربه را به عنوان راهی برای رسیدن به احکام کلی معتبر نمی‌داند و معتقد است که تجربه نمی‌تواند علت واقعی یک پدیده را در بین پدیده‌های مختلف که احتمال علت بودن آن‌ها می‌رود، تعیین کند؛ چه آنکه با بالاتر رفتن احتمال خلاف در خصوص علت یک پدیده، میزان اعتبار و قطعیت فرضیه‌ای که قرار است بر اساس آن حکم صادر شود، کاهش می‌یابد و این به خاطر ویژگی‌های خاص حس و تجربه است که موجب محدودیت در اعتبار احکام آن می‌شود (همو، ۱۳۸۷: ۹۹-۱۰۲). شهید مطهری نه تنها احکام عقلی را پیرو منطق سیر کلی به جزئی می‌داند، بلکه در مقابل ادعای برخی از پوزیتیویست‌ها که قضایای ریاضی را قضایایی معرفی می‌کنند که از جزئی به کلی سیر می‌کنند، قضایای ریاضی را هم جزء قضایایی می‌داند که در احکامش از کلی به جزئی سیر می‌کند (همان: ۱۱۱-۱۱۳).

نکته دیگری که در نقدهای شهید مطهری به پوزیتیویسم قابل توجه است، مسئله انتظام و انسجام علم است. شهید مطهری معتقد است که بر اساس منطق تجربی پوزیتیویسم و با انکار احکام و قضایای بدیهی اولی، علم فاقد انتظام و انسجام خواهد شد؛ چرا که انکار احکام بدیهی به سوفسطایی‌گری و شک در همه چیز منتهی می‌شود. او در پاسخ به گروه دیگری از پوزیتیویست‌ها که ذهن و تداعی معانی و سیر از جزئی به کلی را به عنوان عامل انتظام‌بخش علم معرفی کرده و تمثیل<sup>۱</sup> را مبنای انسجام علم می‌دانند، می‌گوید مبنای اصلی انتقالات و استدلال‌های فکری، نه از جزئی به کلی و نه از یک جزئی به جزئی دیگر است، بلکه از کلی به جزئی است. او در این باره تصریح دارد:

«اولاً "حکم" غیر از تداعی معانی است و علل و مبادی حکم نیز غیر از علل و مبادی تداعی معانی است و ثانیاً تداعی معانی گاهی مبنا و علت سبق ذهن در حکمی واقع می‌شود، ولی این سبق ذهن‌ها ارزش منطقی و نفس‌الامری ندارد و بیشتر برای اذهان بسیطه مثل انسان عامی و کودک و حیوان دست می‌دهد و هر اندازه ذهن دارای اصول عقلانی و منطق صحیح و قدرت پیش‌بینی‌های مطابق با واقع بشود،

۱. سرایت حکم در یک پدیده به پدیده دیگر.

بیشتر جلو سبق ذهن‌های مبتنی بر تداعی معانی را می‌گیرد. پس مبنای اصلی انتقالات علمی و صحیح بشر "تداعی معانی" نیست و بالنتیجه اصل در استدلالات منطقی "تمثیل" نیست» (همان: ۱۱۸).

### ۶. ارزیابی تطبیقی و یافته‌های پژوهش

انتقادات شهید مطهری و هابرماس به پوزیتیویسم، مشترکات متعددی دارد و البته دارای اختلافی نیز هست. دامنه تطبیق دیدگاه‌های این دو فیلسوف، شامل نقدهای معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و ارزش‌شناختی به پوزیتیویسم است. در ارزیابی تطبیقی دیدگاه این دو، ابتدا به مشترکات آن اشاره و سپس موارد اختلافی آن مورد بحث واقع خواهد شد و از دل آن، ملاک تطبیق دو دیدگاه به دست خواهد آمد.

آنچه به عنوان ملاک تطبیق شباهت‌های دیدگاه انتقادی دو فیلسوف به پوزیتیویسم انتخاب شده، «اتحاد در نگاه رئالیستی به مسئله شناخت» است. با انتخاب این ملاک برای تطبیق، شباهت‌های دیدگاه انتقادی دو فیلسوف را می‌توان در سه دامنه معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و ارزش‌شناختی، به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

**الف) دامنه معرفت‌شناختی:** در نگاه شهید مطهری و هابرماس، اصالت تجربه به عنوان اساسی‌ترین اصل پوزیتیویسم، مورد نقد جدی است. هر دو متفکر تجربه را به طور کلی طرد و نفی نمی‌کنند و آن را صرفاً به عنوان یکی از ابزار شناخت قبول دارند و دایره اعتبار احکام تجربی را بسیار محدود می‌دانند.

**ب) دامنه ارزش‌شناختی:** هابرماس و شهید مطهری هر دو پس از نقد روش‌های تجربی در علوم، ارزش عملی تجربه را ثابت می‌دانند و آن را انکار نمی‌کنند و نقدهای خود را بیشتر معطوف به ذاتی دانستن ارزش علمی تجربه از سوی پوزیتیویست‌ها داشته‌اند.

**ج) دامنه روش‌شناختی:** از ارزیابی دیدگاه انتقادی این دو متفکر به دست می‌آید که شهید مطهری همچون هابرماس در نقد پوزیتیویسم، به بررسی آخرین رویکردهای پوزیتیویستی به علم که در آراء پوپر و نظریه ابطال‌گرایی او مشهود است، پرداخته است. هرچند شهید مطهری درباره سرایت روش پوزیتیویستی از علوم طبیعی به سایر علوم همچون علوم اجتماعی، به طور صریح موضع‌گیری نکرده، اما از مباحثی که در

خصوص نحوه وجود فرد و جامعه بیان کرده، به دست می‌آید که با این سرایت مخالف است (همو، ۱۳۸۹: ۱۳۴). هابرماس نیز در این زمینه، پوزیتیویسم را مورد انتقاد جدی قرار می‌دهد و تصریح می‌کند که روش‌های تجربی و طبیعی نباید در علوم اجتماعی و انسانی به عنوان مبنا قرار بگیرند.

شبهات‌های دیدگاه انتقادی شهید مطهری و هابرماس به پوزیتیویسم را می‌توان به شکل جدول زیر دسته‌بندی کرد.

ملاک تطبیق تشابه‌ها	اتحاد در نگاه رئالیستی به مسئله شناخت
نقدها در دامنه معرفت‌شناختی	نفی انحصار شناخت به تجربه
	محدود کردن دایره اعتبار احکام تجربی
نقدها در دامنه ارزش‌شناختی	پذیرش ارزش عملی تجربه
	نفی ذاتی دانستن ارزش علمی تجربه
نقدها در دامنه روش‌شناختی	نقد ابطال‌گرایی پوپری
	انتقاد در برابر سرایت روش‌های تجربی به سایر علوم

جدول شماره ۲: تطبیق شبهات‌های دیدگاه انتقادی شهید مطهری و هابرماس

آنچه به عنوان ملاک تطبیق تفاوت‌های دیدگاه انتقادی شهید مطهری و هابرماس به پوزیتیویسم انتخاب شده، «خاستگاه و شیوه نقد پوزیتیویسم» است. توضیح آنکه تطبیق دو دیدگاه، نیازمند یک ملاک است و برای بررسی تفاوت‌های دیدگاه انتقادی دو فیلسوف به پوزیتیویسم، پس از بررسی جنس تفاوت‌های احصاشده، آنچه می‌تواند به عنوان ملاک تطبیق انتخاب شود، «خاستگاه و شیوه نقد پوزیتیویسم» در دیدگاه دو فیلسوف است که نقش محوری در این باره دارد؛ چه آنکه بازگشت نقدهایی که بیان خواهد شد، یا به خاستگاه نقد پوزیتیویسم و یا به شیوه آن است. از این رو خاستگاه نقد پوزیتیویسم برای شهید مطهری، «نقد ماتریالیسم دیالکتیکی» است و خاستگاه هابرماس در انتقاد از پوزیتیویسم، «تکمیل پروژه مدرنیته» است. شیوه نقد دو فیلسوف نیز متفاوت است و موجب اختلاف در نقدها شده است. شهید مطهری با بهره‌گیری از شیوه عقلی به نقد پوزیتیویسم می‌پردازد؛ ولی هابرماس با استفاده از شیوه انتقادی، این کار را انجام می‌دهد.

با انتخاب «خاستگاه و شیوه نقد» به عنوان ملاک برای تطبیق تفاوت‌های دیدگاه انتقادی دو فیلسوف، این تفاوت‌ها را می‌توان در سه دامنه معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و ارزش‌شناختی، به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

**الف) دامنه معرفت‌شناختی:** از دیگر تفاوت‌ها در این دامنه می‌توان به مسئله انسجام در علم، در آرای دو متفکر اشاره کرد. شهید مطهری انسجام علم را بر اصول عقلی و بدیهی همچون امتناع تناقض و سنخیت بین علت و معلول مبتنی می‌کند؛ در حالی که هابرماس با طرح علایق سه‌گانه شناختی، دایره آن را گسترده‌تر می‌کند و علوم عملی را هم در آن داخل می‌کند.

**ب) دامنه ارزش‌شناختی:** هابرماس در خصوص بی‌طرفی ارزشی در علم و روش‌های تجربی موضع‌گیری می‌کند و تصریح دارد که پژوهشگر بخشی از فرایند پژوهش است؛ در حالی که در دیدگاه انتقادی شهید مطهری، موضع‌گیری خاصی در این باره دیده نمی‌شود، هرچند به معنای تأیید بی‌طرفی ارزشی در علم از سوی ایشان هم نیست.

**ج) دامنه روش‌شناختی:** در این دامنه، چندین تفاوت مشهود است. ابتدا باید در نظر داشت که دو شیوه متفاوت برای نقد پوزیتیویسم وجود دارد؛ شیوه اول مبتنی بر انتخاب روایت‌های تجربه‌گرایانه از علم است و دومی مبتنی بر انتخاب روایت‌های غیر تجربه‌گرایانه از علم است (بنتون و کرایب، ۱۳۹۸: ۱۰۴-۱۰۵). نقدهای دسته اول، بیشتر ناظر به تأثیر پوزیتیویسم در فلسفه به ویژه مباحث معرفت‌شناسی است و نقدهای دسته دوم بیشتر ناظر به تأثیر آن در علوم اجتماعی و علوم انسانی است. از این رو انتقادات روش‌شناختی شهید مطهری و هابرماس را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

۱- رویکرد و شیوه شهید مطهری به شیوه نخست است، یعنی مبتنی بر انتخاب روایت‌های تجربه‌گرایانه از علم است و ناظر به تأثیر پوزیتیویسم در فلسفه است؛ اما رویکرد و شیوه هابرماس در نقد پوزیتیویسم به شیوه دوم و انتخاب روایت‌های غیر تجربه‌گرایانه از علم نزدیک‌تر است و نقدهای او بیشتر ناظر به تأثیر پوزیتیویسم بر علوم اجتماعی و علوم انسانی است.

۲- شهید مطهری نقد پوزیتیویسم را از گزاره‌های بدیهی شروع می‌کند که مورد انکار پوزیتیویست‌هاست؛ ولی هابرماس نقد خود را معطوف به اعتبار نتایج روش‌های

تجربی داشته و بر این اساس، دیدگاه انتقادی خود را پیگیری می‌کند.

۳- همچنین شهید مطهری در نقد خود بر پوزیتیویسم، از قضایای ریاضی که اتفاقاً مورد استفاده پوزیتیویست‌ها در رد متافیزیک بوده، استفاده می‌کند و آن‌ها را همچون قضایای عقلی، قضایایی می‌داند که ذهن در صدور احکامش از کلی به جزئی سیر می‌کند؛ در حالی که هابرماس در این باره موضع‌گیری خاصی ندارد. تفاوت‌های پیش‌گفته دیدگاه انتقادی دو فیلسوف به اختصار در جدول زیر به نمایش درآمده است.

تفاوت در خاستگاه و روش نقد		ملاک تطبیق تفاوت‌ها
هابرماس	شهید مطهری	فیلسوف
تکمیل پروژه مدرنیته	نقد ماتریالیسم دیالکتیکی	خاستگاه نقد
شیوه انتقادی	شیوه عقلی	شیوه نقد
طرح علائق سه‌گانه شناختی برای انسجام علم	ابتناء انسجام علم بر اصول عقلی و بدیهی	دامنه معرفت‌شناختی
انتقاد از رویکرد بی‌طرفی ارزشی در علم و روش‌های تجربی	-	دامنه ارزش‌شناختی
نقد اعتبار نتایج روش‌های تجربی	استفاده از قضایای ریاضی در نقد پوزیتیویسم	دامنه روش‌شناختی
	نقد انکار گزاره‌های بدیهی توسط پوزیتیویست‌ها	

جدول شماره ۳: تطبیق تفاوت‌های دیدگاه انتقادی شهید مطهری و هابرماس

در تصریح به مسائل پژوهش، در خصوص این سؤال که «خاستگاه نگاه انتقادی هر یک از دو متفکر چیست؟» باید گفت خاستگاه و علت پرداختن شهید مطهری به پوزیتیویسم، در واقع نقد ماتریالیسم دیالکتیکی و یا به تعبیر خود ایشان فلسفه مادی است، و به جهت اینکه ماتریالیسم دیالکتیکی (تاریخی) از منطق پوزیتیویسم پیروی می‌کرده است، ایشان به نقد پوزیتیویسم نیز اقدام کرده است (مطهری، ۱۳۹۰: ۳۶/۲ و ۷۵)؛ در حالی که خاستگاه نگاه انتقادی هابرماس به پوزیتیویسم، به دیدگاه او نسبت به مدرنیته برمی‌گردد و اینکه او برای تکمیل پروژه مدرنیته، نیازمند پاسخ به

رویکردهای پوزیتیویستی به علم بوده است تا بتواند راه حلی برای طرح پروژه ناتمام مدرنیته بدهد.

در خصوص این پرسش که «روش نقد پوزیتیویسم توسط شهید مطهری و هابرماس چگونه است؟» باید گفت شهید مطهری نقد پوزیتیویسم را به روش عقلی انجام داده و از بررسی گزاره‌های بدیهی که مورد انکار پوزیتیویست‌هاست، شروع می‌کند و با نقد انگاره سیر ذهن از امور جزئی به امور کلی، آن را تکمیل می‌کند؛ ولی هابرماس نقد خود را به روش انتقادی انجام داده و آن را معطوف به اعتبار نتایج روش‌های تجربی داشته و بر این اساس، دیدگاه انتقادی خود را پیگیری می‌کند.

در خصوص پرسش سوم پژوهش، «آثار و لوازم نقد پوزیتیویسم توسط شهید مطهری و هابرماس چیست؟» باید گفت که هر دو متفکر، تجربه را به طور کلی طرد و نفی نمی‌کنند و آن را به عنوان یکی از ابزارهای شناخت قبول دارند؛ اما دایره اعتبار احکام تجربی را بسیار محدود می‌دانند و هر دو پس از نقد روش‌های تجربی در علوم، ارزش عملی تجربه را ثابت می‌دانند و آن را انکار نمی‌کنند و نقدهای خود را بیشتر به ذاتی دانستن ارزش علمی تجربه معطوف داشته‌اند. هرچند سویه‌های سیاسی اجتماعی نقدهای هابرماس بیشتر است و تلاش کرده است نقدهای خود را در راستای اهداف جامعه‌شناختی خود همسو سازد، ولی دیدگاه شهید مطهری نیز بی‌ارتباط با فضای اجتماعی زمانه‌ای که در آن زیست می‌کرده، نیست.

جدول پاسخ به سؤالات پژوهش به شرح زیر است:

مسئله پژوهش	در دیدگاه انتقادی شهید مطهری	در دیدگاه انتقادی هابرماس
خاستگاه نگاه انتقادی به پوزیتیویسم	نقد ماتریالیسم دیالکتیکی	پاسخ به رویکردهای پوزیتیویستی به علم برای تکمیل طرح ناتمام مدرنیته
روش نقد پوزیتیویسم	روش عقلی: بررسی گزاره‌های بدیهی مورد انکار پوزیتیویست‌هاست	روش انتقادی: اعتبارسنجی نتایج روش‌های تجربی
آثار و نتایج نقد پوزیتیویسم	پذیرش ارزش عملی تجربه و محدود کردن دایره اعتبار احکام تجربه	

جدول شماره ۴: پاسخ به مسئله پژوهش



## نتیجه گیری

پس از ارزیابی دیدگاه انتقادی شهید مطهری و هابرماس نسبت به پوزیتیویسم، در جمع بندی باید گفت علی رغم خاستگاه و روش متفاوت دو متفکر در نقد پوزیتیویسم، آثار و لوازم و نتایج انتقادات آن دو شبیه یکدیگر است. اشتراکاتی که در دیدگاه انتقادی دو متفکر وجود دارد، به نگاه رئالیستی که به مسئله شناخت دارند، برمی گردد و همین موجب شده است که نسبت به پوزیتیویسم موضع گیری و آن را نقد کنند. افتراق دیدگاهشان نیز به تفاوت در خاستگاه و شیوه نقدهای هر یک از دو متفکر و نظام فلسفی که نمایندگی اش را می کنند، برمی گردد.

علی رغم اینکه در دیدگاه دو متفکر، پوزیتیویسم از لحاظ معرفت شناختی، روش شناختی و ارزش شناختی مورد نقد واقع شده است، ولی از نقد مبانی انسان شناختی پوزیتیویسم غفلت شده است. در بیان شهید مطهری و هابرماس، پوزیتیویسم بیشتر به عنوان یک رویکرد علمی و یا نهایتاً یک مکتب فکری شناخته شده است، نه آنکه آن را پایه گذار نگاهی نوین به انسان بدانند. از این رو نقد و بررسی پوزیتیویسم از لحاظ انسان شناختی، در دیدگاهشان وجود ندارد و این یکی از نقایص دیدگاه انتقادی این دو فیلسوف محسوب می شود. اهمیت نقد پوزیتیویسم از لحاظ انسان شناختی از این جهت است که پوزیتیویسم یکی از مؤثرترین پارادایم ها بر علوم انسانی است و علوم انسانی با قرائت پوزیتیویستی، منشأ بسیاری از آثار علمی و رویکردهای تحویل گرایانه به انسان و شئون زندگی انسان و علوم انسانی بوده است.

با توضیح پیش گفته، مهم ترین نقدی که بر پوزیتیویسم از لحاظ انسان شناختی وارد است و در بیان شهید مطهری و هابرماس وارد نشده است، این است که به جهت نفی نظریه دوگانه انگاری نفس و بدن انسان، و انحصار انسان در بدن مادی توسط پوزیتیویست ها، شناخت بدن مادی انسان، به منزله شناخت کامل انسان بیان می شود و با نفی جنبه غیر مادی انسان، علاوه بر اینکه راه شناخت او مسدود می شود، راه تعالی وی نیز محدود می گردد. همین رویکرد تحویل گرایانه در مبانی انسان شناختی پوزیتیویسم، موجب شده است که معرفت شناسی پوزیتیویستی نیز تحویل گرایانه و

حداقلی باشد. از این رو باید پذیرفت که نقایص پوزیتیویسم از حیث معرفت‌شناختی و نقدهایی که بر آن وارد است، بیش از هر چیز به مبانی انسان‌شناختی آن برمی‌گردد؛ چه آنکه با نفی جنبه‌های معنوی و روحانی انسان و انحصار ابزار شناخت انسان به مغز مادی، عمده تحلیل‌های معرفت‌شناختی پوزیتیویسم، معطوف به کارکرد مغز مادی انسان می‌شود و همین موجب رسوخ ماتریالیسم معرفتی در پوزیتیویسم می‌گردد. بنابراین بهتر است در نقد پوزیتیویسم پیش از شروع به نقد مبانی معرفت‌شناختی آن، به نقد مبانی انسان‌شناختی آن پرداخت؛ هرچند این تقدم در دیدگاه انتقادی شهید مطهری و هابرماس وجود ندارد.

با توجه به رسوخ رویکردهای پوزیتیویستی در روش‌های پژوهش در علوم اجتماعی و علوم انسانی، ارزیابی دیدگاه منتقدان پوزیتیویسم می‌تواند به جامعیت در نقد پوزیتیویسم کمک کند و راهگشای برخی از مسائل معرفت‌شناختی دوره معاصر به ویژه در حوزه فلسفه علم و علوم اجتماعی باشد. به خصوص اینکه به نظر می‌رسد رویکردهای تطبیقی در نظام فلسفی اسلامی و مکتب انتقادی در عرصه‌های مختلف می‌تواند عرصه‌های فکری جدیدی را باز گشاید که پاسخ‌گوی مسئله‌های روز باشد. آنچه در این میان اهمیت زیادی دارد، داشتن نگاهی جامع در نقد پوزیتیویسم است که بتواند همه جنبه‌های انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و ارزش‌شناختی پوزیتیویسم را به چالش بکشد و نقایص و نارسایی آن در علوم انسانی و علوم اجتماعی را تبیین کند.

## کتاب‌شناسی

۱. آقابوسفی، حسن، *بررسی تطبیقی آرای تربیت اخلاقی مطهری و نظریه اخلاق گفتمانی هابرماس*، با راهنمایی حکیمه‌السادات شریف‌زاده، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه مازندران، شهریور ۱۳۸۹ ش.
۲. ابراهیمیان، سیدحسین، «پوزیتیویسم منطقی و فلسفه تحلیل زبانی»، *کیهان‌اندیشه*، شماره ۴۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲ ش.
۳. احسان‌دوست، محی‌الدین، و محمد مشکات، «بررسی و نقد مبانی هستی‌شناختی دوگانگی واقعیت و ارزش در پوزیتیویسم منطقی»، *پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی*، سال پنجم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۶ ش.
۴. ادیب سلطانی، میرشمس‌الدین، *رساله وین*، تهران، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها، ۱۳۵۹ ش.
۵. امزبان، محمد محمد، *روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات‌گرایی تا هنجارگرایی*، ترجمه عبدالقادر سواری، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۱۳۸۰ ش.
۶. اوٹ ویت، ویلیام، *هابرماس، معرفی انتقادی*، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران، اختران، ۱۳۸۶ ش.
۷. بتون، تد، و یان کرایب، *فلسفه علوم اجتماعی؛ بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران، آگه، ۱۳۹۸ ش.
۸. پیوزی، مایکل، *یورگن هابرماس*، ترجمه احمد تدین، تهران، هرمس، ۱۳۷۹ ش.
۹. حسینی شاهرودی، سیدمرتضی، «معرفی و نقد پوزیتیویسم منطقی»، *آموزه‌های فلسفه اسلامی (مجله تخصصی الهیات و حقوق)*، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره اول، شماره ۲-۳، بهار و تابستان ۱۳۸۲ ش.
۱۰. خرماشاهی، بهاء‌الدین، *پوزیتیویسم منطقی، رهیافتی انتقادی*، چاپ ششم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸ ش.
۱۱. فرامرز قراملکی، احد، *روش‌شناسی مطالعات دینی*، چاپ هشتم، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۵ ش.
۱۲. کرایب، یان، *نظریه اجتماعی مدرن*، ترجمه عباس مخبر، چاپ چهاردهم، تهران، آگه، ۱۳۹۹ ش.
۱۳. کردفیروزجانی، یارعلی، *فلسفه فرگه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲ ش.
۱۴. کشتکاران، مهدی، و عطیه کشتکاران، «نقد پوزیتیویسم از دیدگاه شهید مطهری»، *فصلنامه مطالعات قرآنی نامه جامعه*، سال یازدهم، شماره ۱۱۲، زمستان ۱۳۹۳ ش.
۱۵. لاکوست، ژان، *فلسفه در قرن بیستم*، ترجمه رضا داوری اردکانی، تهران، سمت، ۱۳۷۵ ش.
۱۶. مارش، دیوید، و جری استوکر، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸ ش.
۱۷. متقی، ابراهیم، و حسین عبداللهی، «پوزیتیویسم منطقی و موضع انتقادی هابرماس بر آن»، *مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران*، سال پنجم، شماره ۲، بهار ۱۳۹۲ ش.
۱۸. محمودپناهی، سیدمحمدرضا، «سکولاریسم یا پست‌سکولاریسم: بررسی نسبت دین و سیاست از دیدگاه هابرماس و مطهری»، *پژوهش‌های علم و دین*، سال دهم، شماره ۲ (پیاپی ۲۰)، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ ش.
۱۹. مطهری، مرتضی، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، چاپ نوزدهم، تهران، صدرا، ۱۳۹۰ ش.
۲۰. همو، *مسئله شناخت*، چاپ ششم، تهران، صدرا، ۱۳۸۷ ش.

۲۱. همو، *نقدی بر مارکسیسم*، چاپ هفتم، تهران، صدرا، ۱۳۸۹ ش.
۲۲. نائس، آرن، *کارناپ*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۷ ش.
۲۳. نوذری، حسینعلی، *بازخوانی هابرماس*، تهران، چشمه، ۱۳۸۱ ش.
۲۴. هالینگ دیل، رجب‌نالد جان، *مبانی و تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، کیهان، ۱۳۶۴ ش.
۲۵. هولاب، رابرت، *یورگن هابرماس، نقد در حوزه عمومی*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۹۷ ش.
۲۶. یاری کجآباد، رضا، *ارزیابی انتقادات هابرماس بر پوزیتیویسم*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم، پردیس فارابی دانشگاه تهران، ۱۳۹۲ ش.
27. Bryant, Christopher G. A., *Positivism in Social Theory and Research*, Theoretical traditions in the social sciences, London, Palgrave Macmillan, 1985.